

لال شیش؛ چوب بلاگردان، تیر آرش

دکتر احمد ابومحبوب

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران جنوب

چکیده

بشر ابتدایی برای پدیده‌های طبیعت قایل به روح بود و می‌کوشید که روح طبیعت را با خود و زندگی خود سازگار سازد. این امر در آداب و رسوم اجتماعی بشر و افسانه‌ها و جشن‌ها نمود پیدا کرد و به صورت اسطوره به زندگی خود ادامه داد. امروزه نیز برای درک مفاهیم اسطوره‌ها باید به تحلیل آن مراسم و... پرداخت. یکی از این موارد، رسم "لال شیش زدن" است که در برخی مناطق مازندران در شمال ایران رایج است. شکل‌های دیگر آن - مانند چوب زدن - در سرزمین‌های دیگر وجود دارد. بیشتر این مراسم برای راندن شیاطین و ارواح خبیث بوده است. به نظر می‌رسد که پرتاب تیر به وسیله آرش - در اسطوره ایرانی آرش کمانگیر - گونه‌ای از این رسم بلاگردانی بوده که به صورت داستانی حماسی و اساطیری باقی مانده است. این مقاله به رسم "لال شیش زدن" در ایران و گونه‌های آن در سرزمین‌های مختلف و ارتباط احتمالی آن با تیراندازی آرش می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: چوب زدن، لال شیش، تیر آرش، برکت و نعمت، باروری.

تاریخ دریافت مقاله: ۸۸/۵/۴

تاریخ پذیرش مقاله: ۸۸/۷/۲۶

Email: L_Frasps188@yahoo.com

مقدمه

بشر، دوره‌ها و رویدادهای فراوانی را از سرگذرانده و پدیده‌های زیادی را در درازنای تاریخ دیده است. امروزه، آدمی بسیاری از مسائل و مشکلات خود را به یاری اندیشه و دانش برطرف کرده و به سوی آینده پیش می‌رود؛ اما آدمیان نخستین، این بخت را نداشتند و از این رو می‌کوشیدند تا مشکلات خویش را از راه توسل به نیروهای پنهان طبیعت حل کنند. بنابراین، از طبیعت تقلید می‌کردند تا با آن سازگاری و همراهی نشان دهند و آن نیروها را همراه خود سازند؛ سپس همین تقلیدها را به صورت مراسم و آیین‌های نخستینه درآوردند و آن‌گاه هر ساله در زمان‌های ویژه‌ای این آیین‌ها را برپا می‌کردند تا بدین وسیله اراده خود را بر طبیعت تحمیل کنند و نیروهای پنهان طبیعت را به کارکرد خود وادارند و به خدمت بگیرند. این نیروهای پنهان طبیعت، روح طبیعت پنداشته می‌شدند و رفته رفته در دیدگاه بشر نخستین، جایگاه خدایی یافتند. از این رو، اسطوره شکل گرفت.

تاریخ بشر، موارد بسیار مشابهی را نشان می‌دهد. جوامع با وجود جدایی و فاصله‌های مکانی بسیار، آیین‌هایی مشابه و یکسان برگزار می‌کردند. بسیاری از این آیین‌ها مربوط به کشاورزی و برداشت محصول بوده است. پژوهش‌های مردم‌شناسان نامی، همگی بر این امر دلالت دارد.

امروزه که این آیین‌های ابتدایی از میان رفته‌اند، مراسم آنها کم و بیش به صورت آداب و رسوم و نیز جشن‌ها و مراسم آیینی و سالانه باقی مانده است؛ اگرچه بیشتر مردم ریشه‌ها و خاستگاه‌های آنها را نمی‌دانند، اما به هر رو، آنها را به عنوان رسم‌هایی که شگون دارد، انجام می‌دهند.

دشواری تشخیص بسیاری از این آیین‌ها از این‌جا ناشی می‌شود که درگذر زمان، چیزهایی بر عقاید ابتدایی افزوده شده که گاهی با آنها کاملاً مغایرند و

هرچند حالت اولیه‌شان را حفظ کرده‌اند، ولی به دلیل این شاخ و برگ‌ها، شکاف بین علت و معلول، و علت واقعی و علت صوری، بسیار عمیق، و عبور از آن برای ذهن بسیار دشوار می‌شود. همین فاصله و شکاف موجب اشتباه در بسیاری از دریافت‌ها و برداشت‌ها می‌شود و ما را به سوی تفسیر و تعبیری انحرافی می‌کشاند.

آیین بلاگردانی

به هر رو، این آیین‌ها درواقع نمودهایی مذهبی هستند و چنان که «دورکهم» معتقد است، نمودهای مذهبی، نمودهایی جمعی‌اند که واقعیات جمعی را بیان می‌کنند و درواقع ناشی از واقعیتهای اجتماعی و محصولات و فرآورده‌های تفکر جمعی هستند و بیانگر معیشت و نحوه آن و خواست‌های جمعی بشر در اجتماعات بوده‌اند؛ پس درواقع، این «آیین‌های مذهبی روش‌های عملی هستند که در دل گروه‌های به هم پیوسته مذهبی برای تهییج پدید می‌آیند و برخی حالت‌های روانی این گروه‌ها را تداوم می‌بخشند یا بازآفرینی می‌کنند.» (دورکهم ۱۳۸۲: ۱۳)

این آیین‌های بدوی، با همه وجوه مذهبی خود، مشخصه‌های مهم و جالبی دارند که برخی از آنها را فریزر بیان کرده است (فریزر ۱۳۸۳: ۴۷۵). مهم‌ترین این ویژگی‌ها آن است که در اجرای آنها هیچ قشر خاصی نقش انحصاری ندارد و عهده‌دار اجرا و اعمال آنها نیست؛ درواقع، در اجرای این آیین‌ها روحانی وجود ندارد بلکه اجرای آنها جنبه جمعی دارد؛ مانند نوروز. دیگر این که مکان خاصی برای آنها در نظر گرفته نشده است و می‌توانند در تمام قبیله و ده یا شهر انجام شوند و انجام مراسم آنها نیاز به هیچ معبدی ندارد؛ زیرا وجود معبد و نیز روحانی، امکان کارکرد جمعی آنها را از بین می‌برد و آنها را به صورت اعمالی تخصصی، ویژه افراد خاصی در می‌آورد. اما این آیین‌ها نیاز به آموزش از طریق

متخصصان نداشته‌اند و به همین دلیل است که می‌توانند نمودی جمعی از تفکرات و خواست‌های کل یک اجتماع باشند و گروه و قشر خاصی را دربرنگیرند؛ چرا که آنچه انسان‌های بدوی را به یکدیگر پیوند می‌داده است، همین روابط مشترک جمعی بوده که فرآورده معیشت و زندگی جمعی آنان بوده است. این آیین‌ها در اصل موجب پیوند زیستی افراد در یک اجتماع می‌شده‌اند؛ اگرچه امروزه به میزان قابل توجهی نقش زیستی خود را ازدست داده‌اند.

یکی دیگر از مشخصه‌های بسیار مهم این آیین‌ها، ارتباط آنها با جادو است. بیشتر این آیین‌ها ارتباطی با پرستش و عبادت نداشته و در اصل، بیشتر جادویی بوده‌اند؛ به عبارت دیگر، هدفی که آن انسان‌ها داشته‌اند با این مراسم به دست می‌آمده است. به گمان آنان، این مراسم از طریق هم‌سوئی یا همانندی فیزیکی به طور مستقیم بر روند طبیعت اثر می‌گذارد و آن را به سودشان به جریان وامی‌دارد.

بدین‌سان باور داشتند که با اجرای انواع گوناگون این مراسم، زنانشان بارور می‌شوند، فرزندانشان شجاع و کاری خواهند شد، باران می‌بارد، مزرعه‌ها و محصولاتشان پربار و پربرکت خواهد شد، بیماری برطرف می‌شود، بر دشمنانشان پیروز می‌شوند، ضعف و سستی را می‌تاراندند، ارواح شریر طبیعت را دور می‌کنند، ازدواج‌هایشان را پرثمر می‌سازند و... در واقع، آنان به گونه‌ای بر این باور بودند که ارواح شریر در زندگی آنان اخلاص وارد می‌کنند و آفت‌هایی به آنان می‌رسانند که تأثیر مثبت و سازنده خدای مهربان را خنثی می‌کند و معیشت کشاورز را در تابستان یا زمستان به خطر می‌اندازند و از این رو است که آن انسان‌ها می‌کوشیدند تا تأثیر خنثی‌کننده و منفی این ارواح شریر را از بین ببرند و راه را برای دریافت تأثیرات مثبت و سودمند خداوند هموار سازند.

به عنوان مثال، یکی از موارد مرتبط با این دسته آیین‌ها، آیین بلاگردانی بود؛ بدین ترتیب که مردی را از قبیله یا ده برمی‌گزیدند و مدتی او را تقدیس و احترام

می‌کردند و همه خواسته‌هایش را برآورده می‌ساختند و سپس بلاها و پلیدی‌های خود را به اصطلاح به او تقدیم می‌کردند و وی را به گونه‌ای قربانی می‌کردند. چیزی شبیه به این رسم - با جایگزین کردن کتک‌زدن به جای قربانی کردن - هنوز در برخی مناطق جنوب کشور رایج است. نمونه‌ای از آن در روم باستان گزارش شده است. «هرسال در چهاردهم مارس، رم شاهد منظره غریب تجسد انسانی خدایی می‌شد که کاهنانش با ضربات چوب او را از شهر بیرون می‌رانند» (فریزر ۱۳۸۳: ۶۲۴). در واقع، مردی که چوب می‌خورد و تبعید می‌شد، نماینده خدای منسوخ نباتات در سال گذشته بود که در آغاز سال نو، خدای تازه و جوان و نیرومندی که باید نباتات تازه را پرتراوت‌تر برویاند، جانشین او می‌شد. میر نوروزی در ایران نیز از این گونه مراسم است. نمونه این گونه مراسم، حتی با وضعی خشن‌تر در بسیاری از جوامع باستان وجود داشته است. آیین بلاگردانی در همین مراسم ریشه دارد.

فریزر گزارشی از جنوب هند نقل می‌کند که وقتی مردان کالیکوت می‌خواهند برنج بکارند، با نوای موسیقی رقص و پای‌کوبی می‌کنند و بیلچه‌های خود را به زمین می‌زنند. ده دوازده نفر هم مانند ارواح شیاطین لباس می‌پوشند و همراه با نوازندگان به پای‌کوبی و شادمانی می‌پردازند و مسخرگی و لال‌بازی درمی‌آورند. فریزر در این‌که لال‌بازان تجسم شیاطین باشند، تردید می‌کند و می‌گوید: اینجا گمان می‌توان کرد که موسیقی و ساز و ضرب و مسخرگی لال‌بازان بیشتر برای راندن شیاطین باشد. (همان: ۶۲۶)

به نظر می‌رسد که حق با فریزر باشد. گویی کشاورزان با ضربه زدن به زمین بر این باورند که ارواح شیطانی از زمین رانده می‌شوند و زمین، بیدار و برای رویاندن تحریک می‌شود. احتمالاً ساز و موسیقی و سر و صدا برای بیدار کردن زمین است. در بسیاری نواحی روستایی در ایران نیز به هنگام ماه گرفتگی بر تشتها می‌کوبند و سروصدای فراوانی به راه می‌اندازند که گویا برای راندن روح

اهریمنی است.

گزارش دیگری می‌گوید: «پیش از این در ایالات اتریشی سالزبورگ و تیروول معمول بود که در روزهای خاصی از سال گروه لال‌بازان با صورتک‌های غریب بر چهره و جلنگ جلنگ زنگوله‌های آویخته بر خود و چوب‌های بلندی بردست برای زیاد شدن محصول آن سال در خیابان‌ها راه می‌افتادند و جست‌وخیز می‌کردند. اینان به پرچتن موسوم بودند» (فریزر ۱۳۸۳: ۶۲۴)؛ نامی که بر الهه باروری در نواحی جنوب آلمان دلالت دارد. این مراسم ظاهراً در سرتاسر منطقه آلپ در آلمان اجرا می‌شده است، اما گویا در سالزبورگ و تیروول شناخته‌شده‌تر هستند. در سالزبورگ، لال‌بازان پرچتن^۱ به دو گروه پرچتن‌های زشت و پرچتن‌های زیبا تقسیم می‌شدند. گروه لال‌بازان پرچتن‌های زشت در سالزبورگ و برخی نواحی اطراف آن در شب‌ها به راه می‌افتادند و پشت سرشان چند مشعل‌دار و پشت سر آنها دو دلکک - یکی مرد و یکی زن - حرکت می‌کردند و به جست‌وخیز و مسخرگی می‌پرداختند. دلکک مذکر لوله سوسیس‌مانندی در دست داشت که هر زن و دختر آشنایی را که از خانه بیرون می‌آمد یا از پنجره سر به درمی‌کرد، با آن می‌زد. به همراه پرچتن‌ها تعدادی از جوانان آبادی می‌آمدند و شلاق تاب می‌دادند، شیپور می‌زدند یا زنگوله می‌تکاندند و سروصدا به راه می‌انداختند. گاهی بر سر یک زمین می‌ایستادند و می‌رقصیدند و جلوی خانه‌ها جست‌وخیز و رقص می‌کردند و خانم خانه در عوض به آنها غذا و مشروب می‌داد. آنها هیچ وقت پول نمی‌گرفتند. نمایش این لال‌بازان در نیمه شب به پایان می‌رسید. ظاهراً این دسته از پرچتن‌ها از میان رفته‌اند، اما پرچتن‌های زیبا هنوز گاهی در ارتفاعات سالزبورگ پیدا می‌شوند، اما نظمی در آمدن اینها وجود ندارد. اینان برخلاف پرچتن‌های زشت، صورتک به چهره نمی‌زنند و روز روشن و همواره

1. perchten

در شب سیزدهم میلاد مسیح، برابر با شب ششم ژانویه و دو یکشنبه پس از آن، پیدایشان می‌شود. تعدادی هم دنبال آنها می‌افتند و با زنگ و زنگوله و شلاق و فلوت و شیپور و تنبک و زنجیر سروصدا و جنجال به پا می‌کنند. یکی دو دلقک سپیدپوش با کلاه‌های بلند بر سر و زنگوله بسته در میان آنها جست‌وخیز می‌کنند و هرکدام لوله سوسیس‌مانندی پر از پوشال در دست دارند و با آن هر زن و دختری را که در آن اطراف بخواهند، به آهستگی می‌زنند (فریزر ۱۳۸۳: ۶۲۷-۶۲۸) و اینها هم باید هدایایی به آنان بدهند.

فریزر بر این باور است که این نمایش و آیین‌ها در اصل برای برانگیختن رشد گیاهان در بهار و همچنین بی‌اثر کردن دسیسه‌های شیطانی یا سایر بلاهایی بود که گمان می‌رفت در طول زمستان یا سال پیش به بار آمده باشد و این دو انگیزه، یعنی برانگیختن و راندن، توضیح دهنده مراسم عجیب و غریب لال‌بازان و جار و جنجال شدید آنها و ضربه‌هایی است که به دشمنان نامریی یا اشخاص دور و برشان می‌زنند. «در حالت اخیر، زدن را می‌توان به معنی رهانیدن شخص موردنظر از دست شیاطین یا ارواح پلید تلقی گردد.» (همان: ۶۲۹)

مانهارت می‌گوید:

مردمان باستان معتقد بودند که چوب عنصل می‌تواند ارواح خبیث را بتاراند و به همین سبب آن را بر در خانه‌هاشان می‌آویختند یا در مراسم خاصی از آن استفاده می‌کردند. (همان: ۶۳۱)

بنابراین، در این‌گونه مراسم، با چوب زدن بیماران یا برخی دیگر نمی‌تواند به معنای تنبیه کردن یا انتقام گرفتن باشد بلکه برای این است که آنها را از نفوذ نیروهای پلیدی که درونشان رسوخ کرده‌اند، پاک و رها کنند؛ نیروهایی که اجازه نمی‌دادند خداوند وظایفش را انجام دهد و به آنان سلامتی و محصول و صید عطا فرماید. درواقع، آنان بر این باور بودند که با زدن چوب، به خدا کمک می‌کنند تا کارکردش را به انجام برساند. آن‌گونه که پیداست در ایران باستان نیز

چوب برسم به خاطر همین گونه تقدس خود به کار می‌رفته است. در ایران باستان و در میان زرتشتیان، کاربرد چوبی رایج بوده است که بدان برسم می‌گویند. برسم از چوب اناریا گزیا هوم و بدون گره ساخته می‌شود و «مقصود از برسم گرفتن و دعا خواندن، سپاس به جای آوردن نسبت به تنعم از نباتات است که مایه تغذیه انسان و چهارپا و وسیله جمال طبیعت است. مراسم برسم که برسم را در آب زور [= آب مقدس] می‌گذارند و از رطوبت به آن نیرو می‌دهند، به خوبی یادآور باران و بالیدن رستنی‌ها و آبیاری محصول و بارآور ساختن زمین است» (اوشیدری ۱۳۷۸: ۱۶۲). گویا این مراسم از دوران میتراپی باقی مانده باشد. به گفته دکتر معین، «ریشه لغوی برسم یعنی barez» به معنای بالیدن و نمو کردن است (ن. ک: برهان لغت: ذیل لغت و اوشیدری ۱۳۷۸: ۲۵۶). دکتر معین آن را دال بر همه رستنی‌ها می‌دانند. به گمان من، این می‌تواند چوب بلاگردان باشد و برای دور کردن اهریمن و پلیدی‌ها و بدی‌ها به کار می‌رفته است؛ به‌ویژه که در هنگام به دست گرفتن آن باید بدن و لباس کاملاً پاک و دور از ریمنی باشد.

رساله دهقانی کهنی از یک ناحیه سنی‌نشین شمال افغانستان در دست است که خانم آنا کراسنولسکا گزارش کرده که در آن، پس از رانده شدن آدم و حوا از بهشت، در زمان تلاش و پرورش گاوها «حضرت آدم چوبی به دست گرفت و به گاوهایش زد...» (کراسنولسکا ۱۳۸۲: ۱۵۹). به اعتقاد او «... زدن گاو ورزا برای وجود و توسعه کشت و زرع ضروری به نظر می‌رسد.» (همان: ۱۶۶)

در مراسم کوسه برنشین - که نوعی نمایش مرکب از آیین‌های جادویی کهن بود و در زمان برخورد چله بزرگ با چله کوچک و همراه با شادی و کارناوال اجرا می‌شد - رسم بود که کوسه با لگد یا چوبدست به در آغل گوسفندان ضربه‌ای می‌زد و مردم «باور داشتند که این کار حیوانات را آبتن می‌کند و آنها را در تمام سال سلامت نگاه می‌دارد.» (همان: ۲۱۷)

این گونه زدن، در میان اقوام دراوید در شمال هند و در میان اعراب نیز رایج بوده است. مشهور است که وقتی شترها از آب خوردن خودداری می‌کردند، اعراب گمان می‌کردند که اجنه بر وجود شتران چیره شده‌اند، بنابراین با چوبی بر پشت شترها می‌زدند تا اجنه بترسند و فرار کنند. در روم جشنی به نام کاپروتینا^۱ وجود داشته که در هفتم ژوئیه برگزار می‌شده است. در این جشن، برده‌های مونث در نقش زنان آزاد زیر درخت انجیر وحشی جشن می‌گرفتند و شاخه‌ای از آن درخت می‌کنند و یکدیگر را با آن شاخه می‌زدند و شیرۀ سفید آن را به الهه ژونوکاپروتینا تقدیم می‌کردند. نویسندگان یونان باستان این مراسم را برای پاکسازی و تصفیۀ شهر می‌شناساند؛ اگرچه برخی از مردم‌شناسان آن را نوعی آیین بارورسازی درختان انجیر به شمار آورده‌اند؛ اما این مراسم شباهت کامل با آیین‌های راندن ارواح خبیث در بیشتر فرهنگ‌های کهن دیگر دارد. از سویی می‌توان دریافت که برای چوب‌های خاص خواص متبرکی قایل بوده و این خواص را موجب چنین تأثیر مثبتی می‌پنداشته‌اند و بر این باور بودند که ارواح خبیث و عوارض شوم دیگر را می‌تاراند و از بین می‌برد. این مراسم حتی اگر به باروری گیاهان - یا حتی انسان - هم ارتباط داشته باشد، در واقع، بازم برای راندن نیروهای مانع و مزاحمی است که جلوی باروری را می‌گیرند. «در میان قبیله کای در گینه نو آلمان وقتی مردی می‌خواهد مزرعۀ موزش ثمر بدهد، گیاه را با چوب درخت موزی که قبلاً ثمر داده است، می‌زند. در این جا بدیهی است که گمان می‌رود باروری و ثمردهی در چوبی نهفته است که از درختی ثمربخش چیده شده است و با زدنش به گیاهان نورسته موز به آنها انتقال می‌یابد» (فریزر ۱۳۸۳: ۶۳۳). «توراجاهای سلب مرکزی فکر می‌کنند که گیاه دراکیناترینالیس دارای روحی قوی است زیرا وقتی آن را هرس می‌کنند، دوباره

1. kaprotina

زود رشد می‌کند. بنابراین اگر کسی بیمار باشد، دوستانش با برگ دراکینا بر فرق سرش می‌زنند تا روح قوی گیاه، ضعف و بیماری‌اش را زایل کند، در مووات گینه نو انگلیس پسر بچه‌ها را در ماه دسامبر آهسته با چوب می‌زنند تا قوی و تنومند رشد کنند.» (فریزر ۱۳۸۳: ۶۳۴)

این رسم چوب زدن در بیشتر فرهنگ‌ها و ملل کهن به شکل‌های گوناگون وجود داشته است. در برخی از این فرهنگ‌ها، آخرین کسی که مزرعه غله خود را درو می‌کند، روح غله می‌دانند، یعنی بر این باورند که روح غله در او رسوخ کرده است؛ حتی در بسیاری جاها روح غله را به صورت حیوان تصور می‌کنند؛ به‌عنوان نمونه «در گرونبرگ، دروگری که آخرین غله را برداشت می‌کند گربه نره^۱ خوانده می‌شود. او را در ساقه‌های محصول و شاخ و برگ می‌پیچند و دم بلندی برایش درست می‌کنند. گاهی مردی هم همراه او است که مثل او لباس پوشیده و او را ماده گربه می‌نامند. وظیفه آنها این است که هرکس را که می‌بینند، دنبال کنند و با چوب بلندی بزنندشان.» (همان: ۵۱۰)

در برزیل دختران نوبالغ را پس از طی یک دوره گرسنگی، در میان اقوامشان با چند ضربه چوب به سختی می‌زدند تا دخترک از اثرات سوء و منحوسی که در این مدت در تن او جا گرفته و لانه کرده، رها و پاک شود. (همان)

در بیشتر مواردی که یاد شد، چوب زدن، زدن به در خانه‌ها یا به خانم‌ها، و گونه‌ای لال‌بازی یا حرکت‌های پانتومیمی دیده می‌شود و چنان که گفته شد، همگی برای راندن ارواح شریر برای اجرای خویشکاری طبیعت بوده است. شبیه همین مراسم در برخی نواحی ایران از جمله مازندران اجرا می‌شده است که «لال شیش زدن» نام دارد. «شیش» به معنای ترکه و چوب و ساقه تر و نازک و جوان است. در گویش گالشی در میان کوه‌نشینان دیلمی آن را «شوش» تلفظ می‌کنند

1. Tom cat

(پاینده ۱۳۷۵: ۲۲۶). معنای «لال شیش زن» عبارت است از فردی لال و بی‌زبان که به دیگران چوب می‌زند. مراسم از این قرار است که هر سال در شب سیزدهم آبان ماه، عده‌ای از جوانان به طور خودجوش - خلاف آنچه که دکتر جابر عنصری دارای مأموریت پنداشته‌اند - چوب‌های بلند یا ترکه‌هایی به همراه یک کیسه یا توبره برمی‌دارند و به در خانه‌ها می‌روند و با جست‌وخیز و بدون اینکه حرفی بزنند، یعنی با لال‌بازی، چوب را به در خانه‌ها می‌کوبند. در این حالت تنها صدای «آبا آبا» - که تقلید از لال‌ها است - درمی‌آورند. هرکس از خانه بیرون بیاید، او را آهسته با چوب یا ترکه می‌زنند و حتی گاهی صاحب خانه اجازه می‌دهد آنان داخل شوند و به راه‌پله‌ها و انبارهای برنج و بالاخانه و نردبام‌ها چوب بزنند. در ضمن، به خانم خانه هم چوب می‌زنند و اهل خانه، به‌ویژه خانم خانه، به آنها میوه و خوردنی می‌دهد و آنان نیز میوه‌ها و خوردنی‌ها را داخل کیسه یا گونی می‌ریزند و می‌برند و باز در خانه‌ای دیگر در ده، همین کار را ادامه می‌دهند. این کار تا نیمه شب ادامه دارد و آنها معتقدند که این کار نعمت و برکت را زیاد می‌کند.

گاهی حتی برخی روستاییان با تبر به سوی درختی که بارآور نیست، می‌روند و با تبر با یکی دو ضربه آرام زخمی به درخت می‌زنند و نشان می‌دهند که می‌خواهند آن را قطع کنند، آن‌گاه یک نفر که همراه آن روستاییان است، شفاعت می‌کند و می‌گوید: «این بار قطع نکن، سال دیگر ان‌شاءالله بار می‌دهد»^(۱) و بدین وسیله گویی می‌خواهند روح درخت را برانگیزانند که برای نجات خود ثمر بدهد. نمونه همین عمل در بسیاری از ملل دیگر دیده و گزارش شده است.

با این همه، جابر عنصری، چوب لال شیش را نشانه قیام می‌داند و می‌نویسد: تیرآرش به استعاره نشانه قیام و انتقام و تعیین تکلیف در نزد ایرانیان باقی مانده بود و همان تیر مقدس و سرنوشت‌ساز است که بعدها به صورت لال شیش در نزد مازندرانی‌ها در

جشن و آیین تیرماه سیزه ظاهر می‌شود و جنبه نمایشی به خود می‌گیرد. (عناصری ۱۳۸۴:

(۱۹)

وی در این باره گفته است:

... لال مظهري است از آرش و آرش‌های جان برکف گرفته... و اگر نتوان در روز روشن گرد هم آمد و انتقام گرفت و ریشه ظلم را برکند، می‌توان به شب آهسته و بی‌تکلف بر در خانه‌ها کویید و مدد خواست و تیر رستگاری و رهایی‌بخش را بدانان سپرد... و بعدها به صورت جشنی خاطره آن مراسم را گرامی داشت و جنبه نمایشی بدان داد و سکوت لال را نشانه کوشش‌های محرمانه گذشتگان برای رهایی دانست و شیش را نمادی از تیر آرش و وسیله آگاهی و هوشیاری شمرد و... (همان)

با مطالب و نمونه‌هایی که پیش از این نقل و تحلیل کردم، به‌خوبی هویدا است که این تفسیر و تعبیری کاملاً دور از حقیقت این باور اساطیری است؛ به‌عنوان نمونه، نظر ایشان نمی‌تواند روشن کند که چرا لال شیش‌زن‌ها چوب را به اهالی خانه و مردم و به‌ویژه زنان می‌زنند! یا اصلاً چرا به در آغل‌ها می‌کوبند! مگر می‌خواهند گاو و گوسفندها را هم بیدار و هشیار کنند؟! از سوی دیگر نمی‌تواند درباره مراسم که به همین صورت در ملل دیگر اجرا می‌شود، توضیح بدهد؛ و نیز نمی‌تواند توضیح دهد که چرا به غلات و راه‌پله و انبارها چوب می‌زنند، و بسیاری چیزهای دیگر که نظر ایشان پاسخی برای آنها ندارد.

اشتباه بزرگ‌تری که بدان افتاده‌اند این است که تیرماه سیزه شو (شب سیزده تیرماه) را همان شب سیزدهم تیرماه فارسی پنداشته‌اند. توضیح این که در تقویم و گاه‌شماری تبری مازندران، تیرماه، مطابق همان تیرماه فارسی و کنونی ما نیست بلکه معادل آبان ماه است؛ بنابراین تیرماه سیزه شو، مطابق با تقویم ما، معادل با شب سیزدهم آبان است. تیر، براساس گاه‌شمار کهن ایرانی، نام روز سیزدهم هر ماه ایرانی است و زمان برگزاری این مراسم در شب تیر در ماه آبان است. آبان، در اساطیر کهن ایران، ایزد نگهبان آب‌هاست و تیر یا تیشتر نیز ایزد موکل باران است که به کوشش او زمین پاک از باران بهره‌مند می‌گردد. او با دیو آپوش - که

در مازندران بدان *آل* می‌گویند - جنگ کرد و باران را بر آفریده‌های اهورامزدا فرو فرستاد. در ضمن، تیشتر، ایزد موکل بر رزق و روزی نیز هست و می‌توان آن را با میکایل معادل دانست.

«در مورد روز انداختن تیر [به وسیله آرش] هم دو روایت در دست است، یکی روز خرداد [از] ماه فروردین است (ششم فروردین) و دیگری به روایت *آثارالباقیه* روز سیزدهم از تیرماه (جشن تیرگان کوچک)... به احتمال قوی روایت اول قدیم‌تر است و روایت دوم بر اثر تشابه اسمی تیر (اندازی) و روز و ماه تیر پیدا شده است. ذکر نام آرش و تیراندازی او در تیر یا تیشتریشت نیز شاید در پیدایش این روایت بی‌تأثیر نبوده است.» (اوشیدری ۱۳۷۸: ۸۶). «رساله ماه فروردین روز خرداد»، روز تیراندازی آرش را روز خرداد از ماه فروردین، یعنی ششم فروردین ماه می‌شناساند. (ن.ک: جاماسب ۱۳۷۱: ۱۴۲)

به هر حال تیر آرش مرتبط با آیین بلاگردانی به نظر می‌رسد؛ اگرچه ربطی به مراسم لال شیش ندارد و زمان آن دو نیز متفاوت است. کویاجی گزارشی از یک رسم جنگی ارایه می‌دهد که کاملاً مشابه تیراندازی آرش است. در چنین کهن رسم بوده است که در آغاز جنگ با دشمن، تیری جداگانه پرتاب می‌کردند. این تیرها را «تیرهای اخراج می‌نامیده‌اند و [آنها را] پرتاب می‌کرده‌اند تا از گزند نیروهای اهریمنی بکاهند.» (کویاجی ۱۳۶۲: ۵۱). این گونه شباهت‌ها تردیدی در بلاگردانی تیر آرش باقی نمی‌گذارند.

نتیجه

به هر روی، تیرماه تبری - مطابق با آبان ماه فارسی - پر باران‌ترین ماه و فصل سال در مازندران است. از سویی می‌دانیم که تیر، ایزد و ستاره باران است؛ پس در اصل می‌بایست با همین ماه بارانی مطابقت داشته باشد و نه با فصل خشک تابستان. احتمال

دارد این دگرگونی به دلیل محاسبه نکردن کیسه در دوران باستان بوده که ماه‌ها را جابه‌جا کرده و بسیاری از محاسبات را درهم ریخته است. قابل توجه است که در زمان ساسانیان، آبان ماه، آخرین ماه زمستان شمرده می‌شد. (کراسنولسکا ۱۳۸۲: ۳۸)

در هر صورت، مراسم «لال شیش» در مازندران و مراسم همانند آن در تمامی نقاط دیگر جهان و نیز در دنیای باستان، همگی به معنای و برای راندن ارواح پلید و پاک کردن زمین و آماده کردن برای باران و برکت رساندن به انسان‌ها به وسیله ایزدان بوده است. «شیش» نمادی از روح متبرک کشت-خدا است که در طول سال، محصول را حفظ می‌کند. بر این اساس، تیراندازی آرش را نیز گونه‌ای مراسم بلاگردانی اسطوره‌ای و ملی می‌توان شمرد. افزون بر این، می‌دانیم که آرش پس از پرتاب تیر، بدنش متلاشی می‌شود. پس آیا آرش مانند سیاوش، انسان-خدایی نبوده است که قربانی می‌شده تا به انسان‌ها برکت و آسایش برسد؟ بیشتر پژوهشگران از قدیم در پی تاریخ‌نویسی درباره آرش و تیر او برآمده و کوشیده‌اند که محل پرتاب تیر و محل فرود آمدن آن را از دیدگاه جغرافیایی تعیین کنند؛ گویا به سادگی پذیرفته‌اند که یک تیر فرسنگ‌های درازی راه پیموده است! کدام عقلی می‌تواند این را بپذیرد؟! به گمانم این نادرست‌ترین راهی است که می‌توان رفت. گمان دارم که ماجرای آرش، مراسم اسطوره‌ای قربانی کردن یک خداست که در میان اغلب ملل باستان رایج بوده است. متلاشی شدن بدن آرش نیز گویا نماد همان قربانی شدن باشد؛ به‌ویژه که براساس اساطیر اوستایی، وایو (ایزد باد) تیر را حفظ می‌کند و او ایزدی است که نذرها و قربانی‌ها را می‌پذیرد. آیا این ابرها نیستند که به وسیله باد به حرکت درمی‌آیند؟ در تیریش به ماجرای آرش اشاره شده است؛ آیا آرش تجسد انسانی تیشتر نیست که بر دیو خشکی چیره شد؟ اینها احتمال‌ها و پرسش‌هایی است که باید بسیار به آن توجه و درباره آن پژوهش‌های بیشتری انجام شود.

آنگاه آفریدگار اهوره‌مزدا بدان [تیر آرش] دمید، پس آن‌گاه ایزدان آب و گیاه و مهر فراخ

چراگاه، آن تیر را راهی پدید آوردند. (اوستا، یشت‌ها، کرده چهارم: بند ۷)

پی‌نوشت

(۱) باسپاس از آقای جهانبخش بناگر، شاعر و پژوهشگر مازنی و آقای نادعلی فلاح، معلم فاضل و پژوهشگر مازنی، و آقای محمد اولیایی به خاطر لطفشان که برای گردآوری اطلاعات دربارهٔ مراسم مردم مازندران یاری‌ام کردند؛ و نیز سپاس ویژه از شاعر و پژوهشگر مازنی، آقای جلیل قیصری.

کتابنامه

- اوستا. ۱۳۷۷. ج ۱ (یشت‌ها، کرده ۴، بند ۷). گزارش: جلیل دوستخواه. چ ۴. تهران: مروارید.
- اوشیدری، جهانگیر. ۱۳۷۸. *دانشنامهٔ مزدیسنا*. چ ۲. تهران: مرکز. *برهان قاطع*.
- پاینده، محمود. ۱۳۷۵. *فرهنگ گیل و دیلم*. چ ۲. تهران: امیرکبیر.
- جاماسب، جی. ۱۳۷۱. *متون پهلوی*. گزارش: سعیدعریان. چ ۱. تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- دورکھیم، امیل. ۱۳۸۲. *صور ابتدایی حیات مدهمی*. ترجمهٔ نادر سالارزاده‌امیری. چ ۱. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- عنصری، جابر. ۱۳۸۴. «آرش در سکوت». نشریهٔ *آناهیتا*. ش ۷.
- فریزر، جیمز جورج. ۱۳۸۳. *شاخهٔ زرین*. ترجمهٔ کاظم فیروزمند. چ ۱. تهران: آگاه.
- کراسنولسکا، آنا. ۱۳۸۲. *چند چهرهٔ کلیدی در اساطیر گاه‌شماری ایرانی*. ترجمهٔ ژاله متحدین. چ ۱. تهران: ورجاوند.
- کویاجی، ج. ک. ۱۳۶۲. *آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان*. ترجمه: جلیل دوستخواه. چ ۲. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.